

مسئله عینیت ذات و صفات الهی و کاوشی در نهج البلاغه

دکتر فضل الله خالقیان*

چکیده

صفات خدا و چگونگی اتصاف ذات الهی به این صفات محور نوشتار حاضر است. در طی این مقاله ضمن تبیین و تحدید مساله و جایگاه آن سعی شده است با بیانی مستدل و با اتکاء به کلمات امیرالمومنین (ع) در نهج البلاغه نظریه عینیت صفات با ذات تبیین گردد. نظریه‌های رقیب که به طور عمده متعلق به دو مکتب کلامی اشاعره و معتزله است به صورت ضمنی نقد شده و شواهدی از سخنان علی (ع) در بیان ارکان شناخت صفات و تأیید نظریه عینیت مفهوم این مکتوب گشته است.

کلیدواژه‌ها

ذات الهی، صفات الهی، عینیت ذات و صفات، علی (ع)، نهج البلاغه

مسئله عینیت
ذات و صفات
الهی و کاوشی
در نهج البلاغه

۷۰

پذیرش وجود خدا و تحقق او به اوصاف کمال نقطه عزیمت کاوش کلامی در شناخت خداوند به شمار می‌رود. پرسش اساسی این است که: این صفات به چه صورت در واجب تعالی وجود پیدا می‌کنند و کیفیت اتصاف خداوند به آنها چگونه است؟ پرسشی که پاسخگویی به آن یکی از جنجال برانگیزترین مباحث کلامی را رقم زده و صف بندی‌های کاملاً متمایزی را در بین فرق گوناگون تشکیل داده است.

برای پرهیز از هرگونه خلطی، نخست باید محل نزاع را به خوبی تحریر کرد. می‌دانیم صفات خداوند دارای اقسامی است، بحث درباره کدام قسم از این اوصاف است؟ و پس از آن، چه اختلافی در مورد تبیین نحوه اتصاف به وقوع پیوسته است؟

اما این بحث به آن دسته از اوصاف الهی ناظر است که اوصاف ذاتی (در مقابل اوصاف فعلی) و ثبوتی (در مقابل اوصاف سلبی) خوانده می‌شوند. سعدالدین تفتازانی بر آن است که اتصاف واجب به سلبیات (مثل اینکه خدا در جهتی نیست و چیزی را اشغال نمی‌کند) یا اضافیت (همچون رازق بودن و خالق بودن) مقتضی ثبوتی برای حق تعالی نیست و اختلاف بین فرق و ملل مربوط به صفات ثبوتیه حقیقه است.^۱ (رک: تفتازانی، (۹): ۲۷)

به این ترتیب معلوم می‌شود که محل بحث و اختلاف، صفات ثبوتی خداوند است. صفات فعل از آن جهت که از نسبت خداوند با مخلوقات یا از مقام فعل او انتزاع می‌گردند، و چون بالطبع مقام فعل متأخر از مقام ذات است، زائد بر ذات و بیرون از محل بحث است. همچنین صفات سلبیه نیز به لحاظ اینکه دال بر تنزیه ساحت خداوند از نقائص امکانی است، بالذات مشعر بر ثبوت صفتی در او نمی‌باشد. بنابراین تنها در مورد صفاتی که حقیقتاً در خدا ثابت هستند، می‌توان از نحوه تحقق آنها و چگونگی اتصاف خداوند به آنها پرسش کرد و اختلاف را به محک تعقل سپرد. پیش از آنکه به بحث تاریخی در بیان آراء و عقاید فرق کلامی در مورد مسئله مفروض بپردازیم، تذکر این نکته خالی از فایده نیست که همه پیروان اسلام در توحید ذاتی یگانه است، متفق القول بوده اند، ولی در اینکه آیا بین ذات او با اوصافش هم یگانگی و عینیت وجود دارد یا خیر، نظریه‌های متفاوتی ارائه شده است. بدین ترتیب در باب حقیقت صفات الهی و رابطه آن با ذات خداوند آراء متعارضی ظهور کرده است.

مواضع کلامی در مسئله کیفیت اتصاف خداوند

با جستجویی در تاریخ علم کلام و عقاید، با چهار نظریه در تبیین نحوه تحقق صفات روبه رو می‌شویم که به اختصار به آنها اشاره می‌کنیم:

عینیت صفات و ذات: این دیدگاه با نظر عموم متکلمان امامیه و نیز برخی از معتزلیان مانند ابوالهذیل علاف (سبحانی، ۱۴۱۴: ج ۲، ۸۷) مطابق است.

زیادت صفات بر ذات و قدیم بودن صفات: این دیدگاه از سوی اشعریان پذیرفته شده است.

زیادت صفات بر ذات و حدوث صفات: این نظریه به فرقه کرامیه (پیروان ابو عبدالله محمد بن کرام، متوفایه سال ۱۵۵ هـ. ق) منسوب است.

نیابت ذات از صفات: این دیدگاه که به طور مشهور به معتزله نسبت داده می‌شود، از سوی

نهج البلاغه و مسئله صفات

برخی متکلمان معتزلی برگزیده شده است. (اشعری، ۱۳۶۲: ۲۲۴) در این نظریه «خداوند فاقد اوصاف کمالی، مانند علم و قدرت و ... است و در عین حال، ذات او منشاء صدور همان آثاری می‌گردد که از ذات متصف به صفات کمالی صادر می‌شود. بنابراین، برای مثال ذات الهی فاقد صفتی به عنوان «علم» است، ولی افعالی که از خداوند صادر می‌شود، افعالی است که از موجودات عالم سر می‌زند.» (۶) (سعیدی مهر، ۱۳۷۷: ج ۱، ۹۶).

در واقع، اگر محل نزاع را به خاطر بیاوریم، باید گفت نحوه تحقق صفات ثبوتی خداوند از دو صورت خارج نیست: یا این که صفات موجود به نفس وجود خداوند و متحقق به ذات اویند که در این صورت عین ذات متعالی خواهند بود (عینیت صفات باذات) و یا این که وجودی زائد بر ذات خواهند داشت. زیادت هم به دو شکل تصویر شده است، نخست آنکه صفات زانده را قدیم به شمار آوریم و شق دیگر آنکه صفات را حادث دانسته، وجود آنها را با مسوق به عدم بدانیم. البته در این میان نظریه نیابت، ترسیم دیگری از صفات به عمل می‌آورد چرا که مطابق با آن وجود حقیقی صفات منتفی دانسته شده و به لحاظ ترتب آثار صفات بر ذات، خدا را متصف به اوصاف کمال دانسته و مجوزی برای حمل صفات پیدا کرده‌اند.^۲

به دیگر سخن، منشاء سؤال اینجا است که «ذات» و «صفت» آیا دو شیء و دو وجود هستند؟ یا یک شیء و یک وجود است که هم مصداق ذات می‌شود و هم مصداق صفت؟ اگر به تبیین وجودی ذات و صفت تن دهیم، نتیجه همان زیادت صفت بر ذات است و در صورت دیگر عینیت و یگانگی این دو (ذات و صفت) نتیجه خواهد شد.

چنان که گفته شد از نظر گاه کلامی شیعه صفات حق تعالی عین ذات او بوده و بدین ترتیب نظریه اشاعره در اعتقاد به معانی زائد بر ذات و نیز نظریه معتزله در نیابت ذات از صفات، انکار می‌شود. اینکه در صدد آن هستیم که این موضوع را در پر تو کلمات نورانی علی (ع) بررسی کنیم. نهج البلاغه مشحون از عمیق‌ترین معارف الهی و مشتمل بر عالی‌ترین سطح خدا شناسی است که در عین حال با بیانی معجزه آسا و در سلیک کلماتی که با اسلوب فیلسوفان و متکلمان متفاوت است، در قالب خطب، مکاتیب و کلمات قصار جمع آوری شده است.

بدون شک الهیات نهج البلاغه و معارف توحیدی آن از مهم‌ترین قسمت‌ها و از بخش‌های کاملاً منحصر به فرد آن است؛ چرا که علی (ع) بکه تاز این میدان است. او سخنانی در این باب بر زبان رانده است که مخیله اصحاب در آن زمان گنجایش تصور آن را نداشته است، اعتراف ابن ابی الحدید بهترین گواه این مطلب است:

«و اول من خلاص فیه (بحث الهی) من العرب علی (ع) و لهذا تجد المباحث الدقیقه فی التوحید و العدل مبثوثة عنہ فی فریش کلامه و خطبه و لا تجد فی کلام احد من الصحابه و التابعین کلمة واحده من ذلك و نابتصرونه و لو فهموه لم يفهموه و انی للعرب ذلك.» (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۷: ج ۶، ۳۷۱)

و اولین کسی از عرب که در مباحث الهی و خداشناسی غور کرده است علی (ع) است و به همین دلیل مباحث دقیق توحید و عدل در سخنان و خطبه‌های او پراکنده است. و در کلام احدی از صحابه و تابعین حتی یک کلمه از این مطالب را نمی‌یابی و تصورش هم نمی‌کنند و اگر بخواهند به آنها بفهمانند نتوانند و عرب را با این مطالب چه کار.

در کلام امیر المؤمنین به پیروی از سنت و سیره نبوی و برگرفته از مشکلات مصطفوی هر مطلبی با حمد و ثنای الهی و تسبیح و تقدیس باری تعالی توأم است و در ضمن آن حکمت‌های گوارا و اندیشه‌های ناب بر زبان علی (ع) جاری می‌شود. نخستین خطبه نهج البلاغه، خدا را چنین می‌ستاند و این گونه توصیف می‌کند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مَدْحَهُ الْقَائِلُونَ وَلَا يَحْصِي نِعْمَانَهُ الْعَادُونَ وَلَا يُوَدِّي حَقَّهُ

الْمُجْتَهِدُونَ الَّذِي لَا يَدْرِكُهُ بَعْدَ الْهَمَمِ وَلَا يَنْالُهُ غَوْصُ الْفَطْنِ.» (خطبه: ۱)

حمد و سپاس خداوندی را سزا است که گویندگان از مدح و ثنای او عاجزند و شمارندگان و حسابگران از شمارش نعمت‌ها و بخشش‌های او درمانده و کوشش کنندگان نمی‌توانند حق نعمت او را ادا کنند. خداوندی که حقیقت او را صاحبان همت بلند درک نمی‌کنند و زیرکی‌ها و هوش‌های غواص به او دست نیابد.

با نگاهی به خطبه‌های حضرت مشاهده می‌شود که دو چیز محور این بخش از سخنان وی را تشکیل می‌دهد: نخست تسبیح و تقدیس الهی و ستودن او به عنوان ذات بی‌همتای بی‌مثال است که دور از دسترس اوهام باریک‌اندیشان و فراتر از ژرف‌کاوی‌ها و تعمق‌های غواصان حکمت و فطنت است. ولی غالباً به همین حد بسنده نمی‌شود و احکامی از عالم ربوبی و ساحت قدس الهی که نشانگر کمال و اوج نامتناهی خداوند است نیز بیان می‌شود. به این ترتیب در کلمات امیر المؤمنین به عالی‌ترین وجهی و مرز بین تشبیه و تعطیل مراعات و حدود آن حفظ می‌شود.

در نهج البلاغه، توحید، صفات نامحدود، ذات بی‌همتا از کلماتی هستند که به صورت‌های مختلف برای معرفی خداوند به کار گرفته می‌شوند. یکی از مواردی که به عنوان لغزشگاه خظیر در امر خداشناسی مورد تشبیه و تحذیر علی (ع) واقع می‌شود، همانا مسئله توهم خدا و تشبیه و قیاس او با مخلوقات است که در واقع بر بعد تزیهی معرفت‌خدای سبحان تأکید می‌نماید. در پاسخ به این سؤال که توحید چیست، جواب کوتاه و کلام جامع وی چنین است:

«التَّوْحِيدُ أَنْ لَا تُتَوَهَّمَهُ.» (کلمات قصار: ۴۶۲)

توحید و یگانه دانستن خدا آن است که او را در وهم نیاوری.

و در مقام تعالی او از مشابهت با مخلوقات و مشارکت در احکام ممکنات و قیاس با انسان‌ها و آفریدگان می‌فرماید:

«وَلَا يَنْظُرُ بَعْضُ عَيْنٍ وَلَا يَحْبِبُ بَعْضُ بَالٍ وَلَا يُوَصِّفُ بِالْأَزْوَاجِ وَلَا يَخْلُقُ بِعِلَاجٍ وَلَا يَدْرِكُ بِالْحَوَاسِ

وَلَا يَقَاسُ بِالنَّاسِ.» (خطبه: ۱۸۱)

و به کمک چشم نظر نمی‌کند و به مکانی محدود نمی‌شود و به ازواج متصف نمی‌گردد و به

کمک عضوی نمی آفریند و به حواس درک نمی گردد و به مردم تشبیه و قیاس نمی شود. چنان که گفته شد موضوع بحث صفات الهی و نحوه تحقق و کیفیت ارتباط آن با ذات مقدس خداوند است. حال می خواهیم ببینیم که در گفتار علی (ع) مسئله صفات به چه صورت طرح شده است؟

با مراجعه به نهج البلاغه و دسته بندی سخنان حضرت پیرامون اوصاف خداوند با چند قسم مطلب روبرو می شویم: در برخی از آنها به پرهیز از توصیف خداوند سفارش شده است، در برخی دیگر از عدم معرفت کنه صفات سخن به میان آمده و در قسمتی به نفی صفات اشاره شده است، و در بخشی نیز از عدم محدودیت صفات الهی بحث کرده است. اینک ما شواهدی از کلمات حضرت در ارتباط با هر یک از این مباحث عرضه می داریم تا پس از آن به جمع بندی آنها بپردازیم.

ناتوانی انسان از وصف خداوند و پرهیز از توصیف او

«حیف یصف الهه من يعجز عن صفة مخلوق مثله؟» (خطبه: ۱۱۱)

کسی که از توصیف مخلوقی مثل خویش عاجز است چگونه می تواند خدای خود را توصیف کند؟

«لا یغشله شأن عن شأن و لا یغیره زمان و لا یحویه مکان و لا یصفه لسان.» (خطبه:

۱۷۷)

شأن و کاری او را از شأن دیگر مشغول نمی سازد و زمان در او تغییری ایجاد نکند و مکانی او را فرا نمی گیرد و زبانی قدرت و صفش را ندارد.

«لاتقع الاوهام له علی صفة و لا تقعد القلوب منه علی کیفیة و لاتناله التجزئة و التبعیض و لا یحیط به الابصار و القلوب.» (خطبه: ۸۴)

اوهام به هیچ یک از صفات او نمی رسد و دلها بر کیفیت و چگونگی داشتن او گره نمی خورد و تجزیه و تبعیض (جزء و بعض داشتن) بر او روا نباشد و چشمها و دلها بر او احاطه نیابد.

«هیئات ان من يعجز عن صفات ذی الهیة و الادوات فهو عن صفات خالقه

اعجز.» (خطبه: ۱۶۲)

چه دور است! آن کسی که از صفات دارای شکل و اندام ناتوان است، از صفات آراینده او ناتوان تر است.

مسئله عینیت
ذات و صفات
الهی و کاوشی
در نهج البلاغه

در این عبارت بر عدم توانایی انسان در توصیف خداوند و تبیین این اوصاف توسط امکانات و مقدورات بشری (حواس و وهم در درک و زبان برای بیان) تصریح شده است. انسانی که از وصف موجودی همچون خود که مؤلف از اجزاء و مکون اقدار و محدث در زمان است عاجز می‌باشد، به طریق اولی از وصف خداوند بسیط الذات و واجب الوجود ازلی و لم یزلی که تجزیه و تبعیض در ذات مقدسش راه ندارد ناتوان خواهد بود.

البته با دقت در تعابیر می‌یابیم که این عجز ذاتی و ممنوعیت انسانی در توصیف حق ناظر به بعد تشبیه و مربوط به موقعی است که انسان بخواهد خداوند را به همان صورت که مخلوقات محدود را می‌شناسد، شناسایی کرده و به تبیین اوصافش پردازد. در واقع راهی که به طور معمول در شناخت اشیاء و پدیدارها به کار می‌آید و ابزاری که در این مسیر به کار می‌آید، بالطبع در شناختن ذاتی که از افق ماده بیرون و از هرگونه محدودیتی مبرا است، فاقد کارایی و اعتبار خواهد بود. بدیهی است در اینجا ابزار دیگر و راه دیگری باید باشد که به کمک آن بتوان به قدر میسر برای بشر به شناخت حق و معرفت ذات اقدس او دست یافت.

به همین دلیل، در مواردی هشدار می‌دهد که هر چند بشر، ذات خدا را آن گونه که شایسته اوست نمی‌تواند بشناسد، ولی گذرگاه معرفت حق برای آدمی آن گونه که مقدور و شایسته اوست نه آن طور که لایق ذات نامحدود الهی است مسدود نمی‌باشد. اگر در جایی از عجز انسان در توصیف خدا سخن می‌گوید در مواردی نیز به حداقل واجب از معرفت خداوند اشاره می‌نماید:

«لم یطلع العقول علی تحدید صفتها و لم یحجبها عن واجب معرفتها.» (خطبه:

۴۹)

عقل‌ها را بر حد نهایت صفت خود آگاه نساخته (زیرا صفات او حدی ندارد) ولی آنها را از شناختن خویش به قدر واجب محبوب نساخته است.

توصیف خداوند به صفات نیکو و تبعیت از تعلیمات قرآنی در این باب

هر چند توصیف خدا به آنچه که مخلوقات را با آن وصف می‌کنند کاری ناشایست و نادرست است و بشر از درک حقیقت صفات الهی عاجز است ولی این به آن معنا نیست که خداوند عاری از صفات جمال و اوصاف کمال است. سرتاسر نهج البلاغه پر از عبارت‌هایی است که به زیباترین شکل، توصیف خدا و تسبیح و تمجید او را بیان داشته است. علاوه بر این برخی از کلمات حضرت تصریح به داشتن صفات جمال برای خداوند متعال می‌نماید:

«اللهم انت اهل الوصف الجمیل.» (خطبه: ۹۰)

بارالها تو شایسته وصف زیبایی

سفارش اکید حضرت این است که در عرصه سترگ و گذرگاه دقیق در چارچوب کتاب و سنت حرکت کرده و از نور هدایت آن بهره‌مند شده و به امامان و هادیان دین اقتدا کنیم:

«فانظر ايها السائل فما ذلك القرآن عليه من صفة فانتم به واستضي بنور هدايته وما كلفك الشيطان علمه ما ليس في الكتاب عليك فرضه ولا في سنة النبي (صلى الله عليه وآله) وائمة الهدى اثره فكل علمه الى الله سبحانه فان ذلك منتهى حق الله عليك.» (خطبه: ۹۰)

پس ای سؤال کننده بنگر هر صفتی از صفات او را که قرآن به تو راهنمایی کرده پیروی نما و به نور هدایت قرآن روشنایی را به دست آور، و آن صفاتی را که شیطان به آموختن آن تو را وا داشته و در کتاب بر تو فرض نشده و در سنت پیامبر (ص) و ائمه هدی اثری از آن نیست، پس علم آن را به خدای سبحان واگذار کن چرا که این کار منتهای حق خداوند بر تو است.

خداوند صاحب اوصاف کمال، اسماء حسنا و صفات علیاست که اصول و حدود آن در کتاب و سنت بیان شده است. از نظر علی (ع) پرهیز از تکلیف در کسب علم نیست به آنچه که علم آن در کتاب و سنت نیامده خود نوعی رسوخ در علم و ستایش خدای سبحان است. (خطبه: ۹۰)

نکته دیگری که از این رهگذر دستگیر خواننده می شود این است که خداوند دارای وصف جمیل است و طبعاً نظریه کسانی که ذات خدا را عاری از صفت می دانند نمی تواند پذیرفته شود. در قسمت های بعدی مقاله شرح و بسط بیشتری در این خصوص عرضه خواهد شد.

مسئله عینیت
ذات و صفات
الهی و کاوشی
در نهج البلاغه

عدم اکتناه اوصاف الهی

۷۶

هر چند با رعایت شرایطی که در کلام امیرالمؤمنین بدان اشاره شد می توان به معرفتی از صفات دست پیدا کرد اما باید توجه داشت که هیچ وقت و هیچ گاه حاق ذات و کنه صفات الهی قابل دسترسی نیست، چگونه چنین باشد در حالی که: «ولا یحیطون به علما.» [طه (۲۰) / ۱۱۰] و اکتناه اوصاف مستلزم احاطه به ذات و صفات است و ذات نامحدود، محاط هیچ کس و هیچ چیز واقع نخواهد شد. در بیانات امیرالمؤمنین نیز اشاره هایی در این خصوص به چشم می خورد:

«وَوَدَّعَ خَطَرَاتِ هَمَاهِمِ النُّفُوسِ عَنِ عِرْفَانِ كُنْهِ صِفَتِهِ.» (خطبه: ۱۹۵)

و (خداوند) اندیشه هایی را که در دلها خطور می کند از شناختن کنه صفت خویش باز داشته است.

«الحمد لله الذي انحسرت الاوصاف عن كنه معرفته و ردمت عظمته العقول فلم تجد مساعا الي بلوغ غاية ملكوته.» (خطبه: ۱۵۴)

سپاس خداوندی را سزااست که اوصاف از حقیقت شناسایی او در ماندانند و عظمت و بزرگی او خردها را باز داشته و در نتیجه راهی برای رسیدن به منتهای ملکوت او نیافته اند.

و سرانجام بخش دیگری از کلمات علی (ع) نشانگر حد ناپذیری صفات خداوند است:

«الذی لیس لصفته حد محدود.» (خطبه: ۱)

خدایی که صفتش را حد و نهایی نیست.

«تعالی عما ینحله المحدثون من صفات الاقدار و نهایت الاقطار و تاتل المساکن و

تکون الامکان فالحد خلقه مضروب و الی غیره منسوب.» (خطبه: ۱۶۲)

بلند و منزّه است از این که تعیین کنندگان حدود، اندازه‌ها و نهایت اطراف و جوانب تهیه جامها و قرار گرفتن در مکان‌ها را به او نسبت دهند. پس حد و نهایت داشتن برای مخلوقات او شایسته و به غیر او منسوب است.

«لم تبلیغه القول بتحدید فیکون مشبها.» (خطبه: ۱۵۴)

خردها و اندیشه‌ها را نرسد که او را محدود سازند و در نتیجه او را شبیه مخلوقاتش گردانند.

آنچه تا اینجا مطرح شد در جمله‌های زیر قابل تلخیص است:

- خداوند واجد اوصافی است.

- این اوصاف همگی بر جمال و جلال خداوندی دلالت می‌کنند.

- شناخت این اوصاف در پرتو کتاب و سنت ممکن است.

- هر چند این صفات شناختی است ولی به کنه آنها هرگز نمی‌توان رسید.

- صفات خدا نامحدود و میرا از هر گونه حد و اندازه‌ای است.

- خداوند با بندگانش مقایسه و به مخلوقات تشبیه نمی‌شود. (لیس کمثله شیء)

اما در بین نظریه‌هایی که در باب نحوه تحقق صفات بیان شد کدام یک با کلمات امیر المؤمنین (ع) قابل انطباق است و به عنوان شرح قابل قبولی برای سخنان حضرت به شمار می‌آید؟

برخی از معتزله سخنان آن حضرت را مؤید مرام خویش در نفی صفات می‌دانند و در این باب به فقراتی از کلام ایشان متمسک می‌شوند.^۴ یکی از صریح‌ترین اقوال در این زمینه عبارت زیر است:

«و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه لشهادة کل صفة أنّها غیر الموصوف و

شهادة کل موصوف أنّها غیر الصفه فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه و من قرنه

فقد و من ثناه فقد جزاه و من جزاه فقد جهله و من جهله فقد اثار الیه و من

اثار الیه فقد حده و من حده فقد عده.» (خطبه: ۱)

و کمال اخلاص ورزیدن برای خدا در این است که صفات از او نفی شود زیرا هر صفتی شهادت می‌دهد که غیر از موصوف است و هر موصوفی گواهی می‌دهد که

چیزی غیر از صفت است. پس آن کسی که خدای سبحان را وصف کند او را قرین و همراه چیزی دانسته و در این صورت او را دوتا دانسته است و کسی که او را دوتا بداند قائل به تجزیه او شده و در نتیجه نسبت به او نادان خواهد بود و کسی که به وی نادان شود به او اشاره می‌کند و چنین کسی محدودش خواهد دانست و هر کسی او را محدود بداند او را قابل شمارش به حساب آورده است.

پاسخ این است که مراد از نفی صفات در این سخنان، نفی صفات محدود و مماثل با اوصاف مخلوقات است، نه اینکه ذات مطلقاً عاری از صفات باشد. بهترین دلیل برای مدعا صدر کلام حضرت در خطبه نخست است که می‌فرماید: الذی لیس لصفته حد محدود و نیز قسمت‌های بعدی خطبه به روشنی نشان می‌دهد که مراد نفی صفات محدود است.

تغایر صفت با موصوف که با محدودیت وجودی روبرو بوده و بهره‌آنها از کمالات وجودی در محدوده همان وجود ناقص است، و الا ذات نامحدود خداوند که صرف هستی و هستی صرف است و هیچ گونه حد عدمی یا ماهوی به ساحت آن راه ندارد عیناً مصداق تمام اوصاف کمالی است و همان طور که ذات نامحدود است، صفات نیز نامحدود و بی‌پایان خواهند بود.

جمع بین این دو مطلب که از یک سو قائل به صفات نامحدود و یگانه با ذات نامحدود شویم، و از طرفی هیچ نحو ترکیب و مغایرتی را هم در مرتبه ذات و صفات پذیرا نشده باشیم به این است که ذات و صفات تنها از حیث مفهوم با یکدیگر تغایر دارند و الا هرگونه تغایری از نظر حقیقت وجود و عینیت خارجی مستلزم اتلام وحدت، ترکیب در ذات و بالمآل منتهی به ضعف و نقصان است.

پایان این مقال را به شرحی که مرحوم صدرالمتألهین بر این بخش از سخنان مولا نوشته است اختصاص می‌دهیم. وی در توضیح این سخن: کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه می‌گوید:

مراد نفی صفاتی است که وجود آنها غیر از وجود ذات است و الا ذات او به خودی خود مصداق تمام صفات کمالی و اوصاف الهی است بدون آنکه منجر به قیام امرزایدی^۵ که آنها را صفت کمال فرض کرده ایم بر ذات الهی باشد. بنابراین علم و قدرت و اراده و حیات و سمع و بصر او، همگی به وجود احدی موجودند، هر چند مفهوم آنها متفاوت و معانیشان متغایر است. (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ج ۶، ص ۱۴۱)

و در مورد استدلال حضرت: لشهاده کل صفة انه غیر الموصوف و شهاده کل موصوف انه غیر الصفة می‌گوید:

این مطلب به برهان نفی صفات عارضه (زائده) اشاره می‌کند، خواه آن صفات را قدیم فرض کرده باشند، همان طور که اشاعره می‌گویند و یا حادث، چرا که صفت اگر عارضه باشد با موصوف مغایر خواهد بود و هر دو امری که در وجود با یکدیگر تغایر و اختلاف دارند، هر یک از دیگری سبب چیزی متمایز و با چیزی دیگر مشارکت خواهد داشت.

..... در نتیجه ترکیب در ذات الوجود لازم می‌آید و حال آنکه ذات بسیط الحقیقه است. (هذا

خلف) سخن حضرت: «فمن وصفه فقد قرنه» تا «فقد جهله» اشاره به این مطلب دارد. (همان: ۱۴۱ -

بی نوشت:

- ۱- حکیم سبزواری در منظومه می گوید:
الاشعری بازدید قائله وقال بالثیابه المعتزله
ولی اشعری در مقالات الاسلامیین (ج ۱، ص ۲۲۴) این رای را علاوه بر معتزله به گروهی از خوارج، مرجئه و زیدیه هم نسبت داده است.
- ۲- براساس این دیدگاه اتصاف شیء به یک صفت اعم از آن است که صفت واقعاً موجود باشد یا این که فقط آثار صفت بر آن شیء مترتب گردد. مثلاً عالم بودن خداوند به معنی تحقق صفت علم در او نیست بلکه اثر علم یعنی انکشاف واقعیت برای خداوند حاصل است و به این لحاظ می توان او را عالم نامید.
- ۳- خطبه ۱/ لازم به ذکر است که نشانی خطبه ها و کلمات حضرت از نهج البلاغه مرحوم فیض الاسلام است و در ترجمه ها نیز از ترجمه آن مرحوم استفاده شده است.
- ۴- ابن ابی الحدید معتزلی در شرح سخن حضرت: "و کمال الخلاص له الصفات عنه" می گوید: این سخن تصریح به توحیدی است که معتزله بدان اعتقاد دارند. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دارالجلیل بیروت، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۷۴)
- ۵- این همان نظریه اشاعره است که صفات را حقایقی موجود و معانی زائد بر ذات و قائم به ذات می دانستند.

منابع و مآخذ

- ۱- ابن ابی الحدید، عزالدین عبدالحمید (۱۴۰۷ ق). شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دارالجلیل.
- ۲- اشعری، ابوالحسن (۱۳۶۲). مقالات الاسلامیین، ترجمه محسن مؤیدی، تهران: امیرکبیر.
- ۳- تفتازانی، سعدالدین (؟). شرح المقاصد، تهران: نسخه دانشکده الهیات و معارف اسلامی.
- ۴- سبحانی، جعفر (۱۴۱۴ ق). بحوث فی الملل والنحل، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- ۵- سعیدی مهر، محمد (۱۳۷۷). آموزش کلام اسلامی، تهران: موسسه فرهنگی طه.
- ۶- فیض الاسلام، علینقی (؟). ترجمه و شرح نهج البلاغه، تهران: مرکز نشر آثار فیض الاسلام.
- ۷- ملاصدرا، ابراهیم (۱۹۸۱ م). الاسفار الاربعه، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.